

## The Mystery of Yemen in Sassanid Section of the *Shahnameh*

Farzin Ghafouri\*

### Abstract

Yemen was not labeled as today in the ancient era and perhaps we might have known this country by a different name originated from Hemyar if it had not been defeated by Abyssinia, as like Hamavaran is originated from Hemyar in the *Shahnameh* (The Epic of Kings). Moreover, the *Shahnameh* severally attributes Yemen to a place having no relation with this country. The investigation of the reign of Yazdgerd I in the *Shahnameh* shows that at least at some point in the Sassanid period, the realm of Hirah was called Yemen. To resolve this paradox, we must consider that the word “Yemen” is not an Arabic term, it essentially belongs to Hebrew, especially as a toponym of the south. Based on the research findings, the toponym is originated from the large and influential Jewish community located in Arabian Peninsula and Upper and Lower Mesopotamia. In both regions, Jews succeeded to gain political influence; in the Persian Empire, Yazdgerd I married with the daughter of the Iranian Jewish leader. This period was accompanied with the highest political influence of the Jews into Persian Empire. One consequence was the adaptation of Yemen reference to Hirah in the Sassanid court and its entry into the *Khodaynameh*.

**Keywords:** Shahnameh, Historical Geography, Sassanids, Yemen, Hamavaran, Hirah.

---

\* Assistant Professor of History of Ancient Iran, Academy of Persian Language and Literature, Tehran, Iran, ghafouri.farzin@apll.ir

Date received: 29-07- 2020, Date of acceptance: 18-11-2020

Copyright © 2010, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.



## معمای یمن در بخش ساسانی شاهنامه

فرزین غفوری\*

### چکیده

یمن امروز در روزگار باستان چنین نامی نداشت و اگر دولت «حمیر» از حبشه شکست نمی‌خورد چه بسا این کشور را با نامی می‌شناختیم که از نام این دولت سرچشمه گرفته بود، همچنان‌که هاماوران در شاهنامه برگرفته از حمیر است. از سوی دیگر در شاهنامه یمن بارها به جایی اطلاق شده که ربطی به یمن امروزی ندارد؛ بررسی پادشاهی یزدگرد یکم در شاهنامه فردوسی نشان می‌دهد که دست‌کم در مقطعی از دوره ساسانی قلمروی حیره را یمن می‌نامیدند. برای توضیح این تناقض باید گفت که برخلاف انتظار واژه یمن در اصل یک واژه عربی نیست بلکه ریشه عبری دارد و در کاربردش به عنوان جاینام به معنی جنوب است. نتایج این پژوهش نشان می‌دهد که منشأ اطلاق این جاینام به حیره و یمن امروزی وجود جامعه پرشمار و بانفوذ یهودیان در دو منطقه میانرودان و شبه‌جزیره عربستان بوده است. ضمن اینکه در هر دو منطقه یهودیان موفق به کسب نفوذ سیاسی شده بودند و در ایران یزدگرد یکم دختر پیشوای یهودیان ایران را به همسری برگزید. در این دوره نفوذ یهودیان در دربار ایران به حد اکثر خود رسید که یکی از پیامدهای آن اقتباس اطلاق یمن به حیره در دیوان ساسانی و ورود آن به خداینامه بود.

**کلیدواژه‌ها:** شاهنامه فردوسی، جغرافیای تاریخی، ساسانیان، یمن، هاماوران، حیره.

### ۱. مقدمه

جغرافیای تاریخی یکی از شاخه‌های مهم در تاریخ‌پژوهی است که هرچند از لحاظ تطبیقی سهل و آسان جلوه می‌کند اما به سبب تحول و جابجایی نامهای تاریخی گاه بسیار پیچیده

\* استادیار تاریخ ایران باستان، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران، ایران، ghafouri.farzin@apll.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۵/۰۸، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۸/۳۰

می‌شود. این پیچیدگی در مطالعه جغرافیای تاریخی شاهنامه به علت فاصله زیاد زمانی و پهناوری ایران زمین دوچندان است. با اینکه پیش از این شاهنامه‌پژوهان برخی ظرافتهای پژوهش در این حوزه را نشان داده‌اند، هنوز میدان پژوهش در این زمینه فراخ به نظر می‌رسد. یکی از مواردی که درباره آن میان ایران‌شناسان اتفاق نظر وجود دارد دلالت واژه هاماوران در شاهنامه به یمن امروزی است. با این حال خود واژه یمن نیز بارها در شاهنامه به کار رفته است و اگر در برخی موارد با قرینه تاریخی همراه نیست که بتوان براساس آن روشن کرد که به کجا دلالت دارد اما یمن در پربسامدترین قسمتش در شاهنامه فردوسی، پادشاهی یزدگرد یکم، آشکارا به حیره اطلاق شده است. با این حال بسیاری از پژوهشگران اطلاق یمن را در این قسمت از شاهنامه اشتباهی مسلم فرض کرده و آن را جدی نگرفته‌اند.

## ۲. پیشینه پژوهش

تاکنون پژوهشها درباره جغرافیای تاریخی شاهنامه اهمیتی به اطلاق یمن به حیره در پادشاهی یزدگرد یکم نداده‌اند و البته این امر تا حدود زیادی قابل درک است زیرا یمن امروزی قرنهایست که با این نام شناخته می‌شود و حیره نیز موقعیت جغرافیایی شناخته شده‌ای در طول تاریخ داشته است. نولدکه در کتاب حماسه ملی ایران هنگام گفتگو از ریشه هاماوران و تطبیق قطعی آن با حمیر (یمن امروزی)، اهمیت یادکرد دریای زره را در گزارش فردوسی از هاماوران غلط فاحش تلقی کرده و به طور کلی شاهنامه را دچار «هرج و مرج جغرافیایی» geographical chaos دانسته است. (Nöldeke, 1930: 73, no. 3) او در کتاب مهم دیگرش با وجود اینکه روایت فردوسی را قابل اعتنا دیده (نولدکه، ۱۳۷۸: ۶۷ پ ۴) اما از لحاظ جغرافیایی به آن اهمیتی نداده و اشتباه بودنش را بدیهی فرض کرده و حتی آن را به بی‌دقتی فردوسی نسبت داده است (نولدکه، ۱۳۷۸: ۶۲-۶۳ پ ۲) به طریق اولی نولدکه اطلاق یمن را به حیره در پادشاهی یزدگرد در شاهنامه اشتباهی بزرگ و مصداق دیگری از هرج و مرج جغرافیایی انگاشته و هیچ اهمیتی به آن نداده است. در کتاب منشی زاده، که یکی از مهمترین آثار درباره جغرافیای تاریخی شاهنامه به شمار می‌رود، با وجود بسامد بالای نام یمن در پادشاهی یزدگرد یکم در شاهنامه، مؤلف از کنار آن عبور کرده و به احتمال بسیار زیاد به تصور اشتباه اطلاقش به حیره نخواست به آن بپردازد. منشی‌زاده درباره پادشاهی یزدگرد تنها به بررسی جغرافیای محل مرگ یزدگرد در

خراسان پرداخته است، اما سخنی از اطلاق یمن به حیره در این قسمت از شاهنامه به میان نیاورده است. (Monchizadeh, 1975: 202) سه مصحح و شاهنامه‌پژوه برجسته، خالقی مطلق، امیدسالار و خطیبی، در یادداشتهای شاهنامه درباره اطلاق یمن به حیره در پادشاهی یزدگرد یکم به اختصار متذکر شده‌اند که مندر نه شاه یمن بلکه پادشاه حیره (نزدیک کوفه امروزی) بود اما در این باره به بحث بیشتر در زمینه جغرافیای تاریخی نپرداخته‌اند. (خالقی مطلق، ۱۳۸۹: ۱۰۸/۳) از میان فرهنگهایی که درباره واژه‌ها و نامهای شاهنامه تألیف شده است و لف همه کاربردهای یمن را در شاهنامه یکسره با یمن امروزی تطبیق داده است و به تفاوت آشکار اطلاق آن به حیره در پادشاهی یزدگرد اشاره‌ای ندارد. (Wolff, 1935:884) تازه‌ترین اثر درباره جغرافیای تاریخی شاهنامه که اثری درخور ستایش است، با اینکه توضیح سرواژه یمن نسبتاً طولانی است، بیشتر آن به دوره اساطیری شاهنامه و پادشاهی فریدون اختصاص دارد، (سیدی، ۱۳۹۹: ۶۲۳-۶۲۴) و مؤلف هرچند از بخش ساسانی شاهنامه به یمن در پادشاهی یزدگرد یکم اشاره‌ای دارد اما درباره تطبیق آشکار آن با حیره اظهارنظری نکرده است. (همانجا)

### ۳. یمن یا هاموران

شاید امروزه نام یمن آن چنان برای همگان شناخته شده که از لحاظ جغرافیایی نیازی به توضیح نداشته باشد اما کشوری که امروزه و مخصوصاً از ظهور اسلام بدین سو یمن خوانده می‌شود در اصل چنین نامی نداشت؛ جغرافیدانان قدیم یونانی و رومی نامی از یمن به میان نیاورده‌اند، دو جغرافیدان یونان باستان، تئوفراستوس (Theophrastus (372-287 BC) و اراتستینس (Eratosthenes (c.284-202 BC)، چهار ملت صاحب دولت را در جنوب شبه‌جزیره عربستان نام برده‌اند: مینائی‌ها (دولت معین)، سبئی‌ها (دولت سبا)، قتبانی‌ها (دولت قتبان) و حصرمی‌ها (دولت حصرموت). (Hoyland, 2001: 40-48) در این زمان حمیر یک دولت محلی بسیار کوچک و کم‌اهمیت در همسایگی سبا بود اما به تدریج نیرو گرفت و بر دولتهای دیگر چیرگی یافت. نام رسمی دولت حمیر، «ذو ریدان»، برگرفته از نام قصر مشهور ریدان بود که در پایتختشان، ظفار،<sup>۱</sup> ساخته بودند (بسنجید با همدانی، ۱۴۲۵: ۱۱۷-۱۱۸) و حمیر قبیله‌ای بود که در این کشور هسته اصلی جمعیت را تشکیل می‌داد؛ قبیله حمیر مقارن با لشکرکشی گالوس در زمان امپراتوری آگوست و به سال ۲۵ م. توسط این سردار رومی پرجمعیت‌ترین قبیله در شبه‌جزیره عربستان توصیف شده است.

(Hoyland, 2001: 45) (Robin, 2010: 360-361) همان طور که ملاحظه شد هیچ یک از دولتهای قدیم عربستان جنوبی «یمن» نام نداشت، اما دو ابرقدرت باستان، ایران و روم که خاورمیانه را زیر نفوذ خود داشتند، این ناحیه را با چه نامی می‌شناختند؟ جغرافیدانان رومی معمولاً شبه‌جزیرهٔ عربستان را به دو بخش عربستان صحرائی و عربستان جنوبی (عربستان خوشبخت) تقسیم می‌کردند اما بطلمیوس قسمت شمالی آن را از عربستان صحرائی جدا کرد و به یک تقسیم‌بندی سه‌گانه قائل بود. (Macdonald, 2009: 298) رومیان یمن امروزی را با همین اصطلاح جغرافیایی «عربستان خوشبخت» Arabia Felix می‌شناختند اما نه به خاطر خوش آب‌وهوایی بلکه به سبب وجود یک محصول خاص و گرانبه‌ای که رومیان در مراسم مختلف از آن استفاده می‌کردند (McLaughlin, 2014: 32) و تجارت پرسودی برای مردم جنوب عربستان داشت این لقب را به آن سرزمین داده بودند؛ کُننر آن چنان گرانها بود که در سال ۲۵م. همزمان با امپراتوری آگوست یکی از انگیزه‌های اصلی رومیان برای لشکرکشی نافرجام به جنوب شبه‌جزیرهٔ عربستان بود (Ibid: 55-56) سالها پیش از این رویداد مورخ مشهور رومی، دیودور سیسیلی، منشأ ثروت «عربستان خوشبخت» را افزون بر کندر، عرضهٔ انواعی از گرانبهاترین ادویه‌های جهان دانسته بود. (cf. Hoyland, 2001:72)

افزون بر اصطلاح عربستان خوشبخت رومیان از یک نام دیگر نیز برای اشاره به مردم یمن امروزی استفاده می‌کردند: «هومریت» *Homeritae*، نخستین بار پلینی، جغرافیدان و طبیعی‌دان رومی که معاصر سلسلهٔ اشکانی بود از این اصطلاح استفاده کرد. (O'Leary, 1927: 101) در دورهٔ بیزانس و مقارن با سلسلهٔ ساسانی نیز رومیان از این اصطلاح برای نامیدن مردم جنوب عربستان و یمن امروزی استفاده می‌کردند، از جمله تئوفیلاکت سیموکاتا، مورخ مشهور بیزانسی، این اصطلاح را در هنگام اشاره به رویداد شکست حبشه و تصرف یمن توسط ایرانیان در دورهٔ خسرو انوشیروان به کار برده است. (Theophylact; III, 9, 6: 6) اصطلاح رومی هومریت شکلی از واژهٔ حمیر است همچنان که محققان هاماوران را نزد ایرانیان صورتی از حمیر دانسته‌اند.

ایران‌شناسان برجسته از دیرباز به ارتباط واژهٔ هاماوران با حمیر اشاره کرده‌اند؛ مارکوارت ضمن تصریح تطبیق هاماوران در شاهنامهٔ فردوسی با حمیر و یمن امروزی به کوشش دارمستر برای توضیح چگونگی تغییر نام حمیر نیز اشاره کرده است. (مارکوارت، ۱۳۷۳: ۶۱-۶۲ پ ۲) نولدکه نیز صراحتاً بر یکی بودن دو شکل هماور و هاماوران در شاهنامه با

حمیر تأکید نمود. (Nöldeke, 1930: 73, no. 2) با اینکه نولدکه در اینجا خود دچار اشتباه فاحشی شده و حمیر را به جای یمن امروزی با حبشه تطبیق داده است، بر اطلاعات جغرافیایی شاهنامه خرده گرفته و فردوسی را به بی‌دقتی متهم کرده است. (Ibid.) اما اقتداری در تحقیق خود نشان داده است که اطلاعات جغرافیایی شاهنامه دربارهٔ هاماوران درست است و به‌ویژه دریای «آب زره»، که از طریق آن ایرانیان به هاماوران رفتند، همان دریای عمان امروزی است. (اقتداری، ۱۳۸۹: ۲۵) در متون ایرانی نام دیگری نیز برای هاماوران ذکر شده است: سَمیران یا شَمیران. در بندهشن نام شمیران در دو جا آمده است یک بار در کنار نام هندوستان به عنوان دو جایی که ضحاک در آنجا قصری بیرون از قلمروی ایران ساخت (Farnbag Dādāgī, 1956: XXXII. 8) (نیز نک. کریستنسن، ۱۳۵۵: ۹۳) و در جای دیگر مشابه روایت کیکائوس و هاماوران در شاهنامه به جای نام هاماوران از نام شمیران استفاده شده است. (Ibid. XXXIII. 8) مهرداد بهار در هر دو جا قرائت سین را بر شین مرجح دانسته و این نام قدیمی را سمیران نوشته است. (فرنبرگ دادگی، ۱۳۹۵: ۱۳۷ و ۱۴۰) این نام با کمی تفاوت در متن پهلوی شهرستانهای ایرانشهر نیز ذکر شده است. (Daryaei, 2002: 21&68. Cf. Nyberg, 1974: I/176) از آنچه در بالا مطرح شد روشن می‌شود که در عهد باستان کشور امروزی یمن را نه خود مردم آن سرزمین و نه کشورهای دیگر، به ویژه ایران و روم، به نام یمن نمی‌شناختند. احتمالاً اگر حبشه در نیمه نخست قرن ششم میلادی به حمیر حمله نمی‌کرد چه بسا امروزه یمن را با همین نام حمیر که به صورت هاماوران در متون ایرانی و هومریت در متون رومی بازنمایی مهم و بین‌المللی نیز یافته بود می‌شناختیم. به این ترتیب با توجه به اینکه منبع اصلی شاهنامهٔ فردوسی نسخه یا نسخه‌هایی اصیل از خداینامه بوده که در تدوین شاهنامهٔ ابومنصوری از آنها استفاده شده بود و نیز با توجه به امانتداری فردوسی این پرسش اساسی مطرح می‌شود که یمن در شاهنامه که به موازات هاماوران به کار رفته است به کجا اشاره می‌کند و منشأ اطلاق آن چه بوده است؟

#### ۴. یمن در بخش ساسانی شاهنامه

صرف‌نظر از دو سه عنوان الحاقی، با بسامد بسیار معناداری از یمن در بخش ساسانی شاهنامه روبرو هستیم؛ در پادشاهی شاپور دوم یک بار (فردوسی، ۱۳۸۹: ۲۹۴/۶ ب ۴۵) در پادشاهی یزدگرد یکم یازده بار (نک. سطرهای پایین‌تر)، در پادشاهی خسروانشیروان یک

بار (فردوسی، ۱۳۸۹: ۳۹۳/۷ ب ۳۷۳۲) و در پادشاهی هرمز چهارم یک بار (فردوسی، ۱۳۸۹: ۴۹۶/۷ ب ۳۷۶) واژه یمن به کار رفته است. در پادشاهی شاپور دوم همان تک بیت هم با دو خدشه مواجه است؛ از یک سو نام بردن از غسانیان در حالی که در زمان شاپور این دولت تحت الحمایه روم وجود نداشت و از سوی دیگر ربط دادن نام غسانیان با یمن، در حالی که این دولت در شام و اردن امروزی مستقر بود نه در یمن، این دو خدشه جدی نشان می‌دهند که در اینجا صددرصد با یک گزارش مخدوش و تحریف‌شده مواجه هستیم، از این رو بررسی آن را به مقاله مستقلی وامی‌نهم. اما چرا در پادشاهی خسرو انوشیروان و پسرش هرمز نیز این بسامد عدد ناچیز یک را نشان می‌دهد و همین دو تک بیت نیز مستقیماً به هیچ رویداد مشخص تاریخی مربوط نمی‌شود؟!

کشور یمن امروزی در نیمه نخست قرن ششم میلادی به اشغال حبشه درآمد و در پی درخواست کمک شاهزاده یمنی، سیف بن ذی یزن، از خسرو انوشیروان، نیروهای ایرانی توانستند در نیمه دوم این قرن حبشه را شکست دهند. فرمانده ایرانی، وهرز، با دستور انوشیروان و در ازای وفاداری به ایران حکومت را به سیف واگذار کرد اما دیری نپایید که سیف به دست چند حبشی کشته شد و وهرز پس از پیروزی دوباره سلسله حکمرانان ایرانی یمن را که تا ظهور اسلام تداوم یافت پایه‌گذاری کرد.<sup>۳</sup> با توجه به تحولات تاریخی بالا، کاملاً منطقی و بجاست که توقع داشته باشیم بسامد کاربرد یمن در بخش ساسانی شاهنامه از دوره انوشیروان به بعد افزایش پیدا کند اما نه تنها در پادشاهی هرمز افزایشی در کار نیست بلکه پس از آن بسامد این نام جغرافیایی صفر می‌شود و برای نمونه در دوره خسرو پرویز که در شاهنامه با بیش از چهارهزار و صد بیت یکی از طولانی‌ترین قسمت‌هاست و در یک بازه زمانی ۳۸ ساله مقارن با اوج حضور ایران در یمن است حتی یک بار هم نشانی از نام یمن به چشم نمی‌خورد! از طرف دیگر یمن در پادشاهی یزدگرد یکم، پدر بهرام گور، یازده بار به کار رفته اما به وضوح به رویدادهایی اشاره می‌کند که نه در جنوب شبه جزیره عربستان بلکه در حیره و عراق امروزی اتفاق افتاده بود. با توجه به احتمال جابجایی کاربرد برخی نامهای جغرافیایی در طول تاریخ، موارد معنادار بالا این فرضیه جدی را پیش روی قرار می‌دهد که منشأ و امکان اطلاق یمن به حیره را از لحاظ تاریخی بررسی کنیم و پژوهش در این باره باید بر این پرسامدترین قسمت شاهنامه که در آن یمن بیش از ده بار به کار رفته است متمرکز شود.



## ۵. یمن در پادشاهی یزدگرد یکم

مهمترین قسمت در شاهنامه فردوسی که در آن از یمن با بسامد بالایی نام برده می‌شود بخش پادشاهی یزدگرد است که البته بیشتر مطالب آن به رویدادهای تولد فرزندش، بهرام گور، تا ناکامی کودتاگران و تاجگذاری او اختصاص دارد. جالب اینکه در خود پادشاهی بهرام گور، با بیش از ۲۵۰۰ بیت، حتی یک بار هم از یمن یاد نشده است. در واقع اگر سی بیت نخست را که مقدمه‌وار است از کل ۶۸۰ بیت پادشاهی یزدگرد در شاهنامه برداریم ۶۵۰ بیت دیگر مربوط به داستان بهرام گور است البته پیش از آنکه بر تخت شاهی بنشیند. نخستین باری که نام «یمن» در این قسمت از شاهنامه ظاهر می‌شود در ماجرای تعیین جایی برای فرستادن بهرام است تا کودکی و نوجوانی خود را در آنجا سپری کند. این خود موضوعی بس جالب و مهم است که چرا فرزند شاهنشاه از دربار و نزدیک مادرش، ملکه ساسانی، باید به جایی دوردست فرستاده می‌شد؟ در تاریخ طبری آمده که یزدگرد را هر پسری به دنیا می‌آمد می‌مرد و از این رو بهرام را به حیره فرستاد تا در جایی با آب‌وهوای خوب و دور از ناخوشیها بزرگ شود. (طبری، ۱۹۶۰: ۶۵/۲) اما واقعاً در سرتاسر سرزمین پهناور ایران جایی خوش‌آب‌وهواتر از حیره در کناره بیابان عراق پیدا نمی‌شد؟! روشن است که آنچه طبری نقل کرده نمی‌تواند درست باشد. شاهنامه فکر اولیه دور کردن بهرام را از پایتخت به درباریانی نسبت داده است که از یزدگرد ناراضی بودند و می‌خواستند بهرام که در آینده به پادشاهی می‌رسید خلق و خوی پدر را نگیرد. (فردوسی، ۱۳۸۹: ۳۶۴-۳۶۵ ب ۴۶-۵۶) کاملاً روشن است که این جمله اخیر توجیهی است برای پنهان کردن خصومت درباریان با خانواده یزدگرد و از جمله با خود بهرام گور، اما دست‌کم گزارش شاهنامه نسبت به گزارش طبری یک گام به واقعیت نزدیکتر است و پرده از نارضایتی درباریان از یزدگرد برمی‌دارد هرچند ابتکار فرستادن بهرام به حیره باید از طرف خود یزدگرد بوده باشد نه آن درباریان.

به هر حال یزدگرد متوجه بدخواهی درباریان شده بود و به احتمال بسیار زیاد فرستادن بهرام به حیره تدبیری بود که او برای حفظ جان یکی از پسرانش در نقطه‌ای دور از پایتخت اندیشید تا در آینده در صورت لزوم بتواند با استفاده از نیروی نظامی حیره قدرت را به دست بیاورد. این مطلب به وضوح با شواهدی از اینکه یزدگرد نیروی نظامی حیره را با استقرار یک پادگان ایرانی و یک نیروی دیگر متشکل از اعراب تقویت کرده بود تأیید می‌شود.<sup>۴</sup> رویدادهای بعد از مرگ یزدگرد نگرانی او را کاملاً درست و موجه نشان می‌دهد.

یزدگرد همچنین به طور بی‌سابقه‌ای به پادشاه حیره دو لقب بسیار مهم اعطا کرد که مسلماً هدف از آن تقویت سیاسی دولت حیره بود. (طبری، ۱۹۶۰: ۶۹/۲. نهاییه الارب، ۱۳۷۵: ۲۵۳. شهبازی، ۱۳۸۹: ۴۳۳) تقویت نظامی و سیاسی حیره آینده‌نگری و عزم یزدگرد را برای مقابله با توطئه‌ها نشان می‌دهد. شاهنشاه سرانجام بهرام خردسال را به حیره فرستاد<sup>۵</sup> و از اینجاست که در شاهنامه با وجود اینکه به وضوح از خاندان پادشاهی حیره نام برده شده است اما از قلمروی حکومتشان چندین بار با نام یمن یاد می‌شود، در زیر مروری بر این موارد خواهیم داشت:

۱. در بیت مهم ۸۳ برای نخستین بار منذر<sup>۶</sup> شاه یمن معرفی می‌شود و به مراسم اعطای خلعت و جامهٔ اشرافی به او در بیت ۸۲ اشاره شده است.<sup>۷</sup> این مراسم باید همزمان با اعطای آن دو لقب بوده باشد که در بالا به آن اشاره شد، به‌ویژه که طبری نیز به مراسم اعطای خلعت اشاره دارد (طبری، ۱۹۶۰: ۶۹/۲) اما تنها شاهنامه است که در مراسم سپردن بهرام به پادشاه حیره از اجرای رسم مهم دیگری نیز یاد کرده است که جزء تشریفات دربار ساسانی بود و در آن اسب شخصیت مورد نظر را به مراسم می‌آوردند. (تنش را به خلعت بیاراستند\* ز در اسپ شاه یمن خواستند (۸۳). نیز بسنجید با خالقی مطلق، ۱۳۸۶: ۲۷۸/۳)
۲. در بیت ۸۷ نیز نام یمن به عنوان قلمروی حکومت منذر در ضمن شرح بازگشت او از دربار ایران همراه با بهرام گور آمده است.<sup>۸</sup> از میان ده بیت در پادشاهی یزدگرد این تنها بیتی است که بنداری در ترجمهٔ آن تسلیم شده و یمن را یمن ترجمه کرده است. او در موارد دیگر، ضمن خودداری از پذیرش یمن در ترجمه‌اش، اصطلاحات دیگری را جایگزین یمن کرده است. (در این باره نک. پایین‌تر)
۳. با آنکه در بیت ۱۴۳ نامی از یمن برده نشده اما اشاره به کوفه بسیار مهم است و نشان می‌دهد که منبع فردوسی و شاهنامهٔ ابومنصوری در این قسمت بدون هیچ تردیدی قلمروی حیره را مد نظر داشت<sup>۹</sup> چراکه شهر حیره در منطقهٔ کوفه قرار دارد و بعد از اسلام که کوفه شهر شد حیره میدان رونق را به کوفه واگذار کرد و خود به محاق رفت.
۴. در بیت ۱۶۲ یمن را فردوسی آنچنان به کار برده که دیگر شاعران ادب فارسی به کار برده‌اند؛ در توصیف دو کنیز رومی که یکی نوازنده و چنگزن بوده است اما دیگری چهرهٔ بسیار زیبایی داشت و فردوسی سرخی گونهٔ او را به گل لاله و درخشش ستارهٔ سهیل و طلوعش از جانب یمن تشبیه کرده است.<sup>۱۰</sup> چنین کاربرد شاعرانه‌ای یک بار دیگر در پادشاهی یزدگرد دیده می‌شود و در بیت ۲۳۱ برخی از مشهورترین کالاهای یمن مانند بُرد

یمانی و تیغ یمنی، که این دومی را می‌توان با تیغ هندی در ادبیات فارسی همسنگ دانست، ذکر شده است.<sup>۱۱</sup> روشن است که در این موارد فردوسی یمن را نه به عنوان یک اطلاع تاریخی و بخشی از یک رویداد بلکه به عنوان یک آرایه ادبی استفاده کرده و منظور از یمن در این اصطلاحات مشهور ادبیات فارسی یمن پس از ظهور اسلام و امروزی است.

۵. در بیت ۲۱۷ منذر برای ترسیم نگاره‌ای از مهارت بهرام در شکار نقاشان را از سراسر قلمرویش فرامی‌خواند.<sup>۱۲</sup> سنت نقاشی در دربار ساسانی و به تبع آن در دربار دولت تحت‌الحمایه‌اش، حیره، ریشه‌دار و پراهمیت بوده است. مسعودی، مورخ مشهور و موثق اوایل دوره اسلامی، گواهی می‌دهد که به سال ۳۰۳ هجری در شهر استخر پارس نزد یکی از بزرگزادگان ایران کتاب مصوری را از شاهان ساسانی دیده است. (مسعودی، ۱۳۶۵: ۷۴/۵) نکته بسیار مهمی که از توضیح مفصل و خواندنی او معلوم می‌شود این است که سنت نقاشی از چهره شاهان در دربار ایران و سپردن آن نقاشیها به بایگانی سلطنتی یکی از تشریفات مهم در دربار ایران بود.

۶. بیت ۲۲۹ هدیه فرستادن منذر به دربار ایران را بازگو می‌کند،<sup>۱۳</sup> مقصد هدیه خاستگاه ساسانیان، شهر استخر، در فارس بود<sup>۱۴</sup> و به نظر می‌رسد یزدگرد یکم پایتخت اصلی خود را در این شهر قرار داده بوده باشد زیرا اطلاعات تکمیلی و تأییدی دیگری نیز از گزارش شاهنامه در این باره به دست می‌آید، از جمله اینکه هنگام درگذشت یزدگرد پیکر او را به فارس آوردند و در آنجا به دخمه سپردند (فردوسی، ۱۳۸۹: ۳۸۹/۶ ب ۳۶۶-۳۷۲) یا انجمن بزرگان در فارس تشکیل شد<sup>۱۵</sup> یا در بیت ۴۹۶ که نام یمن نیز ذکر شده به آمدن بهرام گور به فارس (شهر جهرم) با همراهی نیروی پشتیبانی حیره برای بازپسگیری تاج و تخت اشاره شده است.<sup>۱۶</sup> این هماهنگی و یکدستی در گزارش شاهنامه بسیار معنادار است و نشان می‌دهد به احتمال بسیار زیاد دربار مرکزی ایران در این زمان بیشتر در استخر فارس استقرار داشت تا در تیسفون.

۷. در بیت ۲۵۴ منذر بار دیگر شاه یمن خطاب شده است<sup>۱۷</sup> این بیت در میان بیت‌هایی قرار دارد که به نامه متقابل یزدگرد و ارسال هدایایی از دربار ایران برای منذر به عنوان قدردانی از پرورش بهرام اشاره دارند. (فردوسی، ۱۳۸۹: ۳۸۰/۶-۳۸۱ ب ۲۴۴-۲۵۵)

۸. بیت ۴۸۸ نتیجه رایزنی میان منذر و نعمان و بهرام را بر سر اینکه «آیا بهرام برای بازپسگیری تاج و تخت به ایران برود یا نه» بیان می‌کند.<sup>۱۸</sup>

۹. سرانجام باید از بیتهایی یاد کرد که رسیدن خبر مرگ یزدگرد را به دربار منذر و اقامتگاه بهرام بیان می‌کنند (فردوسی، ۱۳۸۹: ۳۹۱/۶-۳۹۲ ب ۳۹۹-۴۱۱) و به برگزاری مراسم سوگواری برای او اشاره دارند.<sup>۱۹</sup> این خبر یک نقطه عطف در گزارش شاهنامه است و مقایسه آن با گزارش طبری پرده از نکته مهمی برمی‌دارد.

## ۶. نکته مشترک در گزارش فردوسی و طبری

طبری پیش از آغاز داستان بهرام گور گریزی به تاریخ حیره زده است اما در دنباله آن جای تعجب است که در هنگام شرح داستان بهرام گور مانند گزارش شاهنامه هیچ نامی از حیره به میان نمی‌آورد در حالی که حیره در قلب این روایت قرار دارد زیرا یزدگرد بهرام را در خردسالی به آنجا فرستاد و بسیاری از رویدادها یا در آنجا رخ داده یا مرتبط با آنجاست. این سبک ستودنی طبری در تاریخنگاری است که در کتابش روایتهای گوناگون را از منابع مختلف جداگانه نقل کرده و بدون آنکه در آنها دستی ببرد برایمان نگه داشته است. (شهبازی، ۱۳۸۹: ۴۳۱ ش ۴۱۴) آن گریز به تاریخ حیره را طبری از قول هشام کلبی آورده است (طبری، ۱۹۶۰: ۶۵/۲-۶۸) سپس در آغاز پادشاهی بهرام گور منبع خود را «دانشمندان ایرانی آگاه به تاریخ ایران و رویدادهای آن» نوشته است. (طبری، ۱۹۶۰: ۶۸/۲: العلماء من الفرس باخبرهم و امورهم. نیز نک. شهبازی، ۱۳۸۹: ۱۲۵. Bosworth, 1999: 82) کاملاً روشن است که این قسمت اخیر از نسخه‌ای از خداینامه یا یکی از ترجمه‌های عربی آن موسوم به سیر الملوک برگرفته شده است. آنچه شایان توجه است این است که از اینجا به بعد در حالی که حیره در قلب رویدادها قرار دارد هیچ نامی از آن برده نمی‌شود و به جای حیره در گزارش طبری عبارتهای دیگری به چشم می‌خورد که کاملاً غیرعادی است. این امر یک اتفاق مهم در تاریخ طبری به شمار می‌رود و بسیار معنادار است، به‌ویژه اگر این اتفاق را در کنار این نکته بگذاریم که گزارش طبری از تولد تا تاجگذاری بهرام گور با گزارش شاهنامه در این باره بسیار شبیه به یکدیگرند و باید از یک منبع مشترک سرچشمه گرفته باشند.

طبری در این قسمت از کتابش در دو جا به جای حیره از عبارت «بلاد العرب» برای اشاره به قلمروی نعمان و منذر استفاده کرده است که شهبازی یک بار آن را «کشور اعراب» ترجمه کرده است. (شهبازی، ۱۳۸۹: ۱۲۶) اما در بار دوم همانند نولدکه آن را «زمین عرب» نوشته است. (شهبازی، ۱۳۸۹: ۱۲۹. نولدکه، ۱۳۷۸: ۱۲۲) نولدکه بار اول را سرزمین عرب

ترجمه کرده است. (نولدکه، ۱۳۷۸: ۱۱۹. cf. Bosworth, 1999: 83 & 86: the land of the Arabs.) به نظر نگارنده عبارت بلاد العرب یک تغییر ویرایشی و جایگزینی به جای «یمن» در نسخه اصلی از خداینامه است که منشأ گزارش تولد تا تاجگذاری بهرام در تاریخ طبری و شاهنامه ابومنصوری و به تبع آن شاهنامه فردوسی بوده است. این تغییر ویرایشی مشابه اتفاقی است که برای بنداری در ترجمه شاهنامه فردوسی و در مواجهه با نام یمن پیش آمده و او را سخت به زحمت انداخته است؛ بنداری با پیشفرض اشتباه بودن یمن کوشیده تا آنجا که می‌تواند از کاربردش بپرهیزد، برای نمونه با اینکه یک جا از لفظ «بلاد الیمن» در نزدیکی عبارت «بلاد ایران» استفاده کرده است (بنداری، ۱۹۳۲: ۷۵/۲) و در جای دیگر مانند طبری عبارت «بلاد العرب» را به کار برده (بنداری، ۱۹۳۲: ۷۸/۲) در مواردی از کاربرد یمن در ترجمه‌اش طفره رفته<sup>۲۰</sup> و حتی این طفره رفتن گاه منجر به بروز کاستی در ترجمه شده است.<sup>۲۱</sup> نکته مهم این است که بنداری به هر ترتیبی که بوده خویشتن‌داری کرده و نام «حیره» را به کار نبرده است.<sup>۲۲</sup> ضمناً بنداری متوجه بیت مهم ۱۴۳ بوده<sup>۲۳</sup> که در آن از محلی بسیار نزدیک به حیره، یعنی «کوفه»، یاد شده است. (بنداری، ۱۹۳۲: ۷۶/۲: من ارض الکوفه) بر خلاف احتیاط نسبی بنداری، ثعالبی در مواجهه با گزارش شاهنامه ابومنصوری نام یمن را با نام حیره جایگزین کرده است. (ثعالبی، ۱۹۰۰: ۵۳۹ به بعد) اما همان طور که ملاحظه شد طبری در این قسمت از کتابش امانت‌دارانه از نام حیره استفاده نکرده است.

به غیر از دو مورد از کاربرد عبارت بلاد العرب، طبری در این قسمت از کتابش در جای دیگر نوشته است که هنگام رسیدن خبر مرگ یزدگرد به بهرام، او در «بادیه العرب» به سر می‌برد. (طبری، ۱۹۶۰: ۷۱/۲) نولدکه آن را «بیابانهای عرب» (نولدکه، ۱۳۷۸: ۱۲۳) شهبازی آن را «بیابان عرب» (شهبازی، ۱۳۸۹: ۱۲۹) و باسورث آن را «بیابان عربی» ترجمه کرده‌اند. (Bosworth, 1999: 87: the Arabian Desert) اما این ترجمه‌ها دقیق نیست زیرا بادیة العرب در اوایل دوره اسلامی یک اصطلاح جغرافیایی خاص بود و آنچنان که مقدسی توصیف می‌کند (مقدسی، ۱۹۰۶: ۲۴۹) با قلمروی اصلی حیره در عراق امروزی مطابقت دارد نه با عربستان. مقدسی تأکید کرده که بعضی آن را به اشتباه جزء جزیره العرب می‌دانند و برخی آن را از شام به شمار آورده‌اند اما او ترجیح می‌دهد آن را از این دو منطقه جدا بدانند. (مقدسی، ۱۹۰۶: ۲۴۸) از همین بیان مقدسی پیداست که در آن دوران در اطلاق این اصطلاحات جغرافیایی اختلاف سلیقه وجود داشت؛ برای نمونه اصطخری به جای یک

بادیه بزرگ (بادیه العرب) بادیه الشام را از بادیه العراق جدا دانسته و این دو اصطلاح را به موازات یکدیگر به کار برده است. (اصطخری، ۲۰۰۴: ۲۱) در سده‌های بعد اصطلاح بادیه العرب به تدریج دچار تحول شد به طوری که یاقوت آن را به درون شبه جزیره عربستان اطلاق کرده و برای نمونه در توصیف موقعیت الغميصاء در نزدیکی مکه به کار برده است. (یاقوت، ۱۹۹۵: ۲۱۴/۴) از طرف دیگر به موازات این تحول، اصطلاح بادیه الشام نه تنها اصطلاح بادیه العراق را کنار زد بلکه اصطلاح بادیه العرب را نیز دچار تحول کرد، تحولی که تا امروز پابرجا مانده است؛ «بادیه الشام» که به آن «صحرای سوریه» Syrian Desert نیز می‌گویند (Edgell, 2006: 575 & 80) گسترش اطلاق پیدا کرد و به کل منطقه بیابانی‌ای که بخشهایی از شمال عربستان، جنوب شرق سوریه، غرب عراق و شرق اردن را دربرمی‌گیرد گفته شد. (Harris & Parker, 2005: 49)

اما چرا طبری، خودش یا به تبع منبعش، اصطلاح بادیه العرب را جایگزین نام دقیق و بسیار معروف حیره کرده است؟! چرا طبری که در دیگر جایهای کتابش بارها نام مشهور حیره را به کار برده، در اینجا از کاربرد آن خودداری کرده است؟ بلعمی در ترجمه این قسمت از تاریخ طبری از عبارتهای «مُلک عرب» و «زمین عرب» استفاده کرده است اما نتوانسته مانند طبری از یادکرد نام حیره خویشتن‌داری کند و به موازات آن دو به حیره نیز اشاره کرده و کلمه بادیه را نیز به کار برده است. (بلعمی، ۱۳۸۰: ۶۳۵/۱) دو ملاحظه در اینجا وجود دارد: نخست اینکه به سبب ذکر نام پادشاهان حیره طبری صددرصد آگاه بوده است که این رویداد در حیره رخ داده است، و دوم، شیوه طبری نقل امانتدارانه روایتها بدون درآمیختن آنها با یکدیگر است بنابراین در این قسمت از کتابش به طور تحسین‌برانگیزی غیبت غیرعادی نام حیره را در منبع خود حفظ کرده و قرینه‌ای مهم برای گزارش شاهنامه که در آن نیز نام حیره غایب است ارائه نموده است.

از سوی دیگر عبارت «بادیه العرب» در این گزارش طبری باید ترجمه عبارتی نسبتاً پربسامد در خداینامه بوده باشد؛ آن عبارت پهلوی در خداینامه به چند صورت مشابه در فارسی دری و در شاهنامه ابومنصوری و به تبع آن در شاهنامه فردوسی بازتاب یافته است: دشت سواران نیزه‌گذار، دشت نیزه‌سواران، دشت نیزه‌وران و دشت سواران. نگارنده در فرصتی دیگر با تفصیل بیشتر به این اصطلاحات و گستره کاربرد آنها در شاهنامه خواهد پرداخت اما در اینجا به این مقدار بسنده می‌کند که این اصطلاحات در شاهنامه گاه به خود قلمروی حیره<sup>۲۴</sup> و گاه به عربستان (حوزه نفوذ البته پرنوسان حیره) اشاره دارد.<sup>۲۵</sup> در همین

قسمت از شاهنامه یعنی پادشاهی یزدگرد و داستان بهرام گور به موازات یمن از این عبارت نیز چند بار استفاده شده است.<sup>۲۶</sup> وجود عبارتهای بلاد العرب و بادیة العرب در گزارش طبری و فقدان نام حیره در آن، قرینه‌ای برای گزارش شاهنامه هستند که در آن نیز نامی از حیره برده نمی‌شود و به جای آن از یمن، دشت نیزه‌سواران، دشت نیزه‌وران و دشت سواران استفاده شده است. در مورد سه اصطلاح اخیر به نظر می‌رسد صورتی از اصل عبارت پهلوی در متن شهرستانهای ایران شهر بازتاب یافته باشد؛ در بند پنجاهم از این متن پهلوی عبارت «دشت تازیک» به چشم می‌خورد (Daryaei, 2002: 22) که به اصطلاح دشت سواران و دشت نیزه‌وران در شاهنامه بسیار نزدیک است.<sup>۲۷</sup> این شواهد ثابت می‌کند که اگرچه در همه نسخه‌ها دست‌کم در یکی از نسخه‌های اصیل خداینامه به جای نام حیره از یمن و به موازاتش از عبارتی پهلوی شبیه به دشت تازیک استفاده شده بود. احتمال زیادی وجود دارد که خود طبری در استفاده از این خداینامه (یا محتمل‌تر مترجم سیرالملوکی<sup>۲۸</sup> که ترجمه آن خداینامه بوده و طبری از آن استفاده کرده بود) در مواجهه با این گزارش، یمن را در آن اشتباهی مسلم انگاشته و به جایش اصطلاح بلاد العرب را به کار برده اما برای ترجمه دشت سواران و دشت نیزه‌وران از اصطلاح بادیة العرب استفاده کرده است. حال باید دید که منشأ اطلاق یمن به حیره چیست و چگونه به خداینامه راه یافته است؟

## ۷. منشأ اطلاق یمن به دو منطقه جغرافیایی

همان گونه که بالاتر و در اوایل این نوشته اشاره شد نام کشوری که امروزه به اسم یمن می‌شناسیم نه ریشه در دولتهایی دارد که در آن سرزمین تأسیس شده بودند نه از نامهایی که کشورهای مطرح آن زمان، روم و ایران، آن سرزمین را با آن نامها می‌شناختند سرچشمه گرفته است، به این ترتیب پرسشی اساسی مطرح می‌شود: منشأ واژه یمن و دلیل اطلاق آن به عربستان جنوبی چیست؟ نخستین بار که نگارنده درباره منشأ عربی اطلاق یمن به عنوان جاینام toponym شک کرد در بررسی گزارش طبری درباره تقسیم کشور به چهار منطقه نظامی توسط خسرو انوشیروان بود. همان طور که در آنجا اشاره کرده‌ام (غفوری، ۱۳۹۷: ۱۰۳) در گزارشی متناظر نسبت به طبری ابن‌خردادبه از واژه تیمن (به جای یمن در تاریخ طبری) استفاده کرده است. (ابن‌خردادبه، ۱۸۸۹: ۱۲۵) اما این واژه که به معنای جنوب است عربی نیست. هرچند در یک فرهنگ معتبر عربی ریشه تیمن سریانی ذکر شده

است (جُرّ، ۱۳۷۷: ۶۸۶/۱) (cf. Payne Smith, 1902: 611) اما قدمت و بسامد تیمن و چند واژه هم‌ریشه دیگر در عبری نشان می‌دهد که کاربرد تیمن و یمن به عنوان جاینام منشأ عبری دارد.

در زبانهای سامی واژه یمین به معنای دست راست یک مفهوم رایج و مشترک است و در عبری و عبری نیز بدین معنی به وضوح دیده می‌شود. (cf. Gesenius, 1907: 411) جسنیوس در ضمن اختصاراتی که در سرواژه یمن آورده است آن را ریشه یمین ذکر می‌کند. (Ibid.) این ریشه را می‌توان با فعل مهم «امن» در عبری به معنی «تأیید و پشتیبانی کردن» مقایسه کرد که با استفاده از دست راست در سوگند خوردن یا پیمان بستن ارتباط مفهومی دارد و با کمی تفاوت در معنا در عبری نیز دیده می‌شود. (Ibid. & cf. p. 52) ریشه یمن در شماری از واژه‌های عبری که محور معنایی همه آنها دست راست است وجود دارد (cf. Benner, 2005: 172) اما از این میان دو واژه یمین و تیمن از دیرباز دستخوش تحول و گسترش معنایی نیز شده بودند و به معنای «جنوب» نیز در عبری به کار می‌رفتند؛ نکته مهم این است که بر خلاف عبری چنین تحول معنایی‌ای در زبان عبری رخ نداد و گواه آن فرهنگهای عبری است که زیر ماده یمن و یمین هیچ اشتقاقی را با معنای جنوب ذکر نکرده‌اند. (برای نمونه نک. ابن منظور، ۱۴۱۴: ۴۵۸/۱۳-۴۶۵. فیروزآبادی، ۱۴۲۶: ۱۲۴۱. جُرّ، ۱۳۷۷: ۲۲۱۴/۲-۲۲۱۵) این تحول معنایی در عبری ریشه در جهت‌یابی کهن عبرانیان داشت؛ ایشان بر خلاف رسم امروز که با ایستادن رو به شمال دست راست جهت شرق و دست چپ غرب را نشان می‌دهد، در موطن خود کنعان و فلسطین رو به خورشید می‌ایستادند و جهت‌های چهارگانه را در این حالت نامگذاری می‌کردند، روشن است که در این وضعیت دست راست جهت جنوب را نشان می‌داد و همین منشأ تحول معنایی در واژه یمین شد. (cf. Klein, 1987: 259 & Benner, 2005: 172) منشأ این تحول معنایی برای این پژوهش از اهمیت زیادی برخوردار است زیرا سرچشمه تبدیل «یمین / یمن» را به جاینامی جغرافیایی آشکار می‌سازد. از سوی دیگر تیمن (teiman) که یکی از معانی مهم آن «باد جنوب» بود (Klein, 1987: 700 & Kohler, : 3181-3182, no. 10140: A & C2) و از یمین مشتق شده بود (Klein, 1987: 700) سرنوشتی مشابه پیدا کرد و به یک نام جغرافیایی نیز تبدیل شد؛ از یک طرف مانند یمین به جهت جغرافیایی (جنوب) اطلاق شد و از طرف دیگر در طول تاریخ نام مناطق مختلفی را به خود پذیرفت که در جنوب مهاجرنشینهای یهودی قرار داشتند. (cf. Koehler, 2000: 3181-2, no. 10140-10141) نکته مهم اینکه در



عبری نو به کشوری که امروزه به نام یمن می‌شناسیم تیمن می‌گویند (Klein, 1987: 700) و این کاربرد برگرفته از نامی است که جامعه یهودیان یمن به خود داده بودند و از دیرباز خود را «تیمنیم» خوانده‌اند. در عنوان کتابهایی که درباره یهودیان یمن نوشته شده به وفور این اصطلاح به کار رفته است و مهمتر اینکه صورت تخفیف‌یافته تیمن (تَمَن) نیز به صورت «تیمنیم» بسیار رایج بوده و هست. (-Katzir, 2009: 270 & 279-294. Tobin, 1999: 190 see (271).

به غیر از یمین/یمن و تیمن/تمن، واژه «نِگَب» (یا نِگَو، نِقَب) نیز در زبان عبری به معنای جنوب است اما جهت تحول معنایی آن متفاوت بوده، بدین معنی که در اصل به معنی زمین خشک و بیابان و نام مناطق صحرائی جنوب فلسطین همجوار با صحرای سینا بود و از آنجا که این مناطق در جنوب موطن بنی‌اسرائیل قرار داشت نِگَب معنای جهت جغرافیایی (جنوب) را نیز به خود پذیرفت. (cf. Koehler, 2000: 1657-8, no. 5958) این واژه از زاویه‌ای دیگر نیز برای پژوهش کنونی حائز اهمیت است، از این رو در سطرهای زیر به آن بازخواهیم گشت. از بررسی بالا این نتیجه به دست می‌آید که ریشه سامی فوق (یمن/یمین) در عبری در جهت معنایی دست راست تنوع واژگانی و گسترش معنایی یافت اما هیچگاه معنای جنوب را به خود نپذیرفت<sup>۲۹</sup> در حالی که در عبری به طور گسترده‌ای یمین/یمن و تیمن/تمن در معنی جنوب یا سرزمینهای جنوبی و به عنوان نام جغرافیایی کاربرد یافت. در زیر به یکی از مهم‌ترین این کاربردها که پیشینه‌اش به دربار حمیر بازمی‌گردد، اشاره خواهد شد.

از دیرباز یهودیان در شبه‌جزیره عربستان جمعیت قابل توجهی داشتند و نیازی به شرح ندارد که چند مهاجرنشین یهودی در حجاز برای پیامبر اسلام (ص) و مسلمانان صدر اسلام چه مزاحمت‌هایی را، به‌ویژه در دو جنگ خندق و خیبر، فراهم کردند. این احتمال وجود دارد که اطلاق تیمنیم به یهودیان یمن از زاویه نگاه یهودیان حجاز نشئت گرفته باشد که از لحاظ جغرافیایی با یکدیگر نسبت شمال به جنوب داشتند. سوزاندن صمغ خوشبوی درخت کندر، که در دولتهای سبا و حمیر در شمال یمن امروزی کشت می‌شد، یکی از عناصر اصلی مراسم خاکسپاری یهودیان بود. (McLaughlin, 2014: 32) این اهمیت کلیدی در تجارت یهودیان با سبا و حمیر باعث شد که همه یهودیان خاورمیانه سبا و حمیر را بشناسند و با آن روابط تجاری داشته باشند، داستان بسیار مشهور ملکه سبا و حضرت سلیمان (ع) نیز بازتابی کهن از این روابط اقتصادی - سیاسی است. به تدریج جمعیت

یهودیان مقیم در سبا و حمیر افزایش یافت؛ یک مبلغ مسیحی بیزانسی به نام تنوفیلوس که در اواسط سده چهارم میلادی به جنوب شبه جزیره عربستان رفته بود، از جمعیت بزرگ یهودیان در این منطقه خبر داده است. (Newby, 1988: 38)

کشوری که امروزه با نام یمن می‌شناسیم در بیشتر دوران باستان میان چندین دولت رقیب تقسیم شده بود، سرانجام اتحاد این سرزمین توسط شَمَرِ یَهْرَعِش Shammar Yuhar-ish (حکومت حدود ۲۸۷ تا ۳۱۱ م.) در زمان ولیعهدی و سپس پادشاهی اش بر حمیر، تحقق یافت. (Robin, 2012: 262-263) در کتیبه‌ای که از این پادشاه به دست آمده او خود را چنین معرفی کرده است: «شاه سبا، ذو ریدان [حمیر]، حضرموت و یمنت». چند پادشاه حمیر این شهنامگان<sup>۳۰</sup> طولانی را پس از موفقیت شمر در ضمیمه کردن مناطق جنوبی به کار بردند. (see Robin, 2010: 377) واژه یمنت (ymnt) در این شهنامگان تنها کلمه‌ای است که به نام یک دولت اشاره نمی‌کند و به معنی جنوب و نواحی جنوبی است. (cf. Robin, 2010: 359 & 2012: 263) یمنت از لحاظ جغرافیایی به احتمال زیاد به منطقه‌ای میان حضرموت و بندر عدن اطلاق می‌شد و چه بسا خود این بندر مهم را نیز دربرمی‌گرفت. (cf. Robin, 2010: 359) پس از تحقق اتحاد جنوب عربستان بود که خاندانهای حکومتگر حمیر به یهودیت گرایش پیدا کردند (cf. Robin, 2012: 263 ff.) و سرانجام حدود سال ۳۸۰ م. دربار حمیر به یهودیت گروید. (Robin, 2012: 279)

پس از کامیابی حمیر در یکپارچه‌سازی عربستان جنوبی این دولت زبان سبائی را که زبان رسمی حمیر بود در حضرموت رواج داد (Robin, 2012: 270) که به روشنی می‌تواند توضیحی برای گسترش کاربرد اصطلاحات سبائی در سراسر جنوب عربستان باشد. جسنیوس در زیر سرواژه یمین متذکر شده است که در زبان سبائی واژه «یمن» در معنای دست راست و واژه «یمنت» در معنای جنوب به کار می‌رفته است. (Gesenius, 1907: 411) به احتمال بسیار زیاد یمنت، به ویژه با سابقه کاربرد این ریشه در عبری به عنوان نام جغرافیایی، در اثر مراوده با یهودیان وارد زبان سبائی شده بود و از طریق این زبان رسمی و دولتی رواج یافت. در پی حمله حبشه و سقوط حمیر، نام این دولت که به زبان ایرانیان و رومیان نیز راه یافته بود از گیتی محو گردید و با بروز خلأ نام رسمی و دولتی راه برای گسترش اطلاق یمنت گشوده شد و با تخفیف در تلفظ این واژه جنوب شبه جزیره عربستان را یمن نامیدند. روشن شدن منشأ اطلاق یمن به عربستان جنوبی تا حدود زیادی پرده از راز اطلاق آن به حیره برمی‌دارد.

درست همانند جمعیت قابل ملاحظه یهودیان در شبه جزیره عربستان جمعیت یهودیان در غرب ایران نیز پرشمار بود؛ با وجود فرمان کورش بزرگ مبنی بر آزادی یهودیان بسیاری از آنها باقی ماندن در بابل را بر بازگشت به اورشلیم ترجیح دادند و در دوره اشکانی و ساسانی جمعیت بزرگی را در سرتاسر میانرودان تشکیل دادند که در برخی مناطق، به ویژه در آدیابن و بابل، پرشمار و قدرتمند بود. (Neusner, 2009: 96-97) سیاست شاهنشاهان ساسانی نسبت به یهودیان با سختگیری کمتری در مقایسه با مسیحیان توأم بود و گاه کاملاً مساعد و دوستانه بود، از جمله در زمان پادشاهی خسرو انوشیروان. (Widengren, 1961: 147)

افزون بر تشابه در وجود جامعه پرشمار یهودیان در حمیر و میانرودان، یک تحول مهم دیگر که با گرویدن دربار حمیر به یهودیت از لحاظ دستاورد نفوذ سیاسی برای یهودیان قابل مقایسه است، در دربار ایران رخ داد؛ شاهنشاه ساسانی، یزدگرد یکم، که به تساهل دینی و برانگیختن خشم روحانیان زرتشتی مشهور است، همسر خود و ملکه ایران را از میان یهود برگزید و با دختر «پیشوای یهودیان ایران» Reš-galūdag ازدواج کرد. بر طبق متن پهلوی شهرستانهای ایران شهر این زن که شیشین دخت Šišīnduxt نام داشت مادر بهرام گور بوده است. (Daryaei, 2002: 20 & 51-52. cf. Widengren, 1961: 139-140.) در پی این رویداد نفوذ سیاسی یهودیان در دربار ایران به طور چشمگیری افزایش یافت. درست همانند ظهور واژه یمن در شهنامگان حمیر، واژه یمن نیز در شرح پادشاهی یزدگرد و تولد بهرام گور در اطلاق به حیره با بسامد بالایی ظاهر می شود و افزایش نفوذ یهودیان در این دوره با این بسامد بالا کاملاً تناسب دارد. در این باره میان چهار مطلب ارتباط تام و تمامی وجود دارد: ۱- معنای ریشه عبری یمن، به ویژه امکان اطلاق آن به یک منطقه جغرافیایی، ۲- بسامد بالای یمن در پادشاهی یزدگرد یکم، ۳- ازدواج یزدگرد با دختر پیشوای یهودیان ایران که پیامد آن نفوذ یهودیان در دربار ایران بود، و ۴- فرستادن بهرام گور به حیره همراه با تدابیر ویژه برای تقویت سیاسی و نظامی حیره که در درجه اول تدبیری برای حفظ جان او در برابر توطئه ها بود و سپس هدف تضمین تداوم پادشاهی در فرزندان یزدگرد را در نظر داشت. همچنان که نفوذ یهود در دربار حمیر مقارن با ظهور واژه یمن در القاب سلطنتی پادشاهان حمیری بود نفوذ یهود در دربار ایران پس از ازدواج یزدگرد یکم با دختر پیشوای یهودیان ایران نیز مقارن با اقتباس یمن برای اطلاق به قلمروی

دولت حیره بود که نسبت به مراکز مهم یهودی‌نشین در قلب و شمال میانرودان در سمت «جنوب» قرار داشت.

یک شاهد بسیار مهم در این باره کاربرد مشابهی از واژه نگب (نقب) توسط یهودیان برای نامیدن یک منطقه جغرافیایی در میانرودان است؛ یهودیان بابل مناطق بیابانی واقع در جنوب بابل را نگب نامیده بودند (Gesenius, 1907: 616) و همچنان‌که بالاتر اشاره شد این واژه که در عبری ادبی به معنی سرزمین خشک بود پس از اطلاق به بیابانهای جنوبی فلسطین معنای جنوب نیز به خود گرفت. (Klein, 1987: 402) اطلاق نگب به جنوب بابل در قسمتی از کتاب اشعیا در عهد قدیم ذکر شده است (The Holy Bible, 1951: Isaiah 21: 1) که درباره سقوط بابل و آزادی یهودیان از زنجیر اسارت به دست کورش و سپاه ایران بشارت می‌دهد. طبیعی است که با تحولات ادوار بعد، به‌ویژه افول بابل و ظهور تیسفون، واژه نگب متروک شده و جای خود را به یمین / یمن داده باشد. با توجه به اینکه در دوره ساسانی حیره مهمترین شهر در این مناطق خشک و بیابانی جنوب بابل قدیم و تیسفون بود، منشأ عبرانی اطلاق یمین به این ناحیه در شاهنامه روشن می‌شود؛ این سابقه که در میان یهودیان میانرودان وجود داشت در زمان یزدگرد و پس از اینکه او همسر خود را از میان یهودیان برگزید و با حضور و نفوذ یهودیان در دیوان ساسانی به خداینامه پهلوی راه یافت، سپس در اوایل دوره اسلامی از طریق شاهنامه ابومنصوری که تدوین آن مبتنی بر اصل پهلوی خداینامه بود وارد شاهنامه فردوسی شد.

## ۸. نتیجه‌گیری

همان‌گونه که ملاحظه شد مهمترین قسمت از شاهنامه که در آن یمین با بسامد بالایی به چشم می‌خورد، پادشاهی یزدگرد یکم و در دل آن روایت تولد تا تاجگذاری بهرام گور است. به دلیل ذکر نام دو تن از پادشاهان مشهور حیره در این قسمت از شاهنامه تردیدی نیست که بخشی از رویدادهای این گزارش به حیره مربوط می‌شود هرچند در شاهنامه این رویدادها زیر نام جغرافیایی یمین شرح داده شده است. آنچه که در شاهنامه در این باره از لحاظ مکانی به یمین منتسب شده، منابع دیگر به حیره نسبت داده‌اند اما طبری مکان وقوع رویداد را به طور کاملاً غیرعادی بلاد العرب و بادیة العرب نوشته است. به یمین خودداری طبری از ویرایش منبعش با جایگزینی نام بسیار معروف حیره، امروز قرینه‌ای در تأیید این جنبه از گزارش فردوسی در دست داریم که در خداینامه در شرح پادشاهی یزدگرد و تولد

تا تاجگذاری پسرش، بهرام گور، از نام حیره استفاده نشده بود. کاربرد یمن به جای حیره در این قسمت از شاهنامه نه تنها اشتباه نبوده بلکه شاهنامه فردوسی تنها منبعی است که با واسطه شاهنامه ابومنصوری کاربرد قدیمی این نام را در خداینامه پهلوی و جغرافیای ایران ساسانی برای ما محفوظ نگه داشته است. درباره منشأ این کاربرد کهن جغرافیایی ملاحظه شد که اصل واژه یمن (به ویژه برای اطلاق به یک ناحیه جغرافیایی در سمت جنوب) منشأ عبری دارد نه عربی؛ از ریشه سامی یمین/یمن که به معنی دست راست در زبانهای سامی مشترک است معنی جنوب در عبری و آرامی و سریانی دیده می‌شود اما در عربی چنین معنایی برای یمین/یمن وجود ندارد ضمن اینکه از میان این چهار زبان سامی در عبری تنوع واژگانی بیشتری از این ریشه در معنی جنوب مشاهده می‌شود.

اطلاق یمن به حیره تحت تأثیر نفوذ یهودیان پرشمار میانرودان و در فرایندی شبیه به اطلاق یمن به حمیر تحت تأثیر یهودیان پرشمار شبه جزیره عربستان رخ داده است. ضمن اینکه در مقطع زمانی نزدیک به ظهور واژه یمن و یمنت شاهد افزایش نفوذ سیاسی یهودیان در دو دربار ایران و حمیر هستیم، دربار حمیر به یهودیت گروید و در ایران یزدگرد یکم دختر پیشوای یهودیان ایران را به همسری خود برگزید. روشن است که در زمان این ملکه ساسانی یهودیان نفوذی در دربار ایران یافتند که در هیچ یک از ادوار تاریخ ساسانیان به آن دست نیافته بودند.

از سوی دیگر یهودیان میانرودان از قرن‌ها پیش برای اشاره به جنوب بابل از واژه عبری نگب استفاده می‌کردند که پیشینه آن به تألیف کتاب اشعیا در عهد قدیم بازمی‌گردد، اما واژه نگب نسبت به ریشه یمین/یمن در معنای جنوب با ذاتقه ساکنان عرب میانرودان و بیابانهای جنوب بابل ناسازگار بود در نتیجه همزمان با تحولات ادوار بعد (افول تدریجی بابل، برآمدن تیسفون، افزایش ساکنان عرب در میانرودان و رونق حیره در زمان ساسانی که در جنوب تیسفون و بابل قدیم قرار داشت) به تدریج و در تعامل با دیگر ساکنان منطقه کاربرد نگب نزد یهودیان برای اشاره به جنوب بابل متروک شد و جای خود را به یمین/یمن داد که برای دیگر گویشوران سامی در میانرودان نیز دست‌کم از لحاظ آوایی مأنوس بود. این کاربرد عبری در زمان یزدگرد، پدر بهرام گور، در سایه قدرت ملکه (دختر پیشوای یهودیان ایران) و به سبب حضور و نفوذ یهودیان در دیوان ساسانی وارد خداینامه شد، در حالی که در خداینامه اصطلاح اصلی و پربسامدتر برای اشاره به قلمروی دولت حیره عبارت پهلوی «دشت تازیک» یا عبارتی شبیه به آن بود که با واسطه شاهنامه ابومنصوری در

شاهنامه فردوسی به صورت دشت نیزه‌وران، دشت سواران و چند عبارت مشابه دیگر بارها بازتاب یافته و در شرح تولد تا تاجگذاری بهرام گور نیز به موازات یمن به کار رفته است. اطلاق یمن به حیره در زمان ساسانی و به‌ویژه پادشاهی یزدگرد یکم (مرگ ۴۲۰ م.) مقدم بر اطلاق یمن به عربستان جنوبی بود که تنها پس از سقوط حمیر به دست حبشه در ۵۲۰ م. و در سایه سابقه‌ی واژه‌ی یمنت به تدریج مجال رواج یافت تا اینکه پس از ظهور اسلام کاملاً تثبیت شد و تا امروز تداوم یافت. نگارنده در این مجال به همین مقدار بسنده می‌کند و بحث را در فرصتی دیگر در ابعادی تازه و زوایایی که در بالا به اختصار برگزار شد با تفصیل بیشتری پی خواهد گرفت.

### پی‌نوشت‌ها

۱. ظفار نزدیک صنعا پایتخت یمن است و نباید با ظفار که ناحیه‌ای در عمان است اشتباه شود.
۲. تئوفیلاکت نژاد هومریتها را هندی نوشته است اما ویته‌ی این نکته را متذکر می‌شود که در میان رومیان اطلاق هندی به مردمان حاشیه‌ی دریای سرخ متداول بود. (Theophylact: 1986: 85, no. 37)
۳. برای تفصیل این رویدادها نک. غفوری، ۱۳۹۷: ۳۰۷-۳۲۱.
۴. طبق گزارش طبری به این دو لشکر به ترتیب شهباء و دوسر می‌گفتند. (طبری، ۱۹۶۰: ۶۷/۲)
- ۵.

نگه کرد از آغاز فرجام را      بدو داد پرمایه بهرام را

(۸۱)

۶. منذر و نعمان نامهای مشهوری در دربار حیره بودند و چند تن از پادشاهان حیره را به این دو نام می‌شناسیم، این تشابه و تعدد گاه موجب سردرگمی منابع شده است، در این زمان نعمان شاه حیره بود و منذر پسر و ولیعهدش.

۷.

بفرمود تا خلعتش ساختند      سرش را به گردون برافراختند

(۸۲)

۸.

چو منذر بیامد به شهر یمن      پذیره شدندش همه مرد و زن

(۸۷)

۹. بهاداد منذر چو بود ارزشان که در پیشه کوفه بد مرزشان  
(۱۴۳)
۱۰. از آن دو ستاره یکی چنگزن دگر لاله رخ چون سهیل یمن  
(۱۶۲)
- این تشبیه شاعرانه در دیگر جایهای شاهنامه نیز دیده می شود، برای نمونه در پادشاهی منوچهر: ز سر تا به پایش گلست و سمن \* به سرو سهی بر، سهیل یمن (فردوسی، ۱: ۱۳۸۹) / ۱۹۵/ب (۴۵۲) مشابه آن در شعر شاعران ادب فارسی بسیار است و شاید از بهترین نمونه هایش این بیت باشد: طلایه بر سپه روز کرد لشکر شب \* ز راست فرقد و شعری ز چپ سهیل یمن. (مسعود سعد سلمان، ۱۳۳۹: ۳۸۸)
۱۱. ز برد یمانی و تیغ یمن دگر هرچ معدنش بد در عدن  
(۲۳۱)
۱۲. فراوان مصور بجست از یمن شدند این سران بر درش انجمن  
(۲۱۷)
- بفرمود تا زخم او را به تیر مصور نگاری کند بر حریر  
(۲۱۸)
۱۳. برآراست منذر چو بایست کار ز شهر یمن هدیه شهریار  
(۲۲۹)
۱۴. چنین تا به شهر سطر آمدند ز شاهان همی داستانها زدند  
(۲۳۳)
۱۵. به ایران رد و موبد و پهلوان هر آنکس که بودند روشن روان

- (۳۹۱) بدین کار در پارس گرد آمدند همی زین سخن داستانشا زدند
- (۳۹۲) ۱۶. به منذر چنین گفت کای رایزن به جهرم کشیدی ز شهر یمن
- (۴۹۶) ۱۷. به منذر یکی نامه بنیشت شاه چنان چون بود درخور پیشگاه
- (۲۵۳) به آزادی از کار فرزند اوی که شاه یمن جست پیوند اوی
- (۲۵۴) ۱۸. سخنان بران راست شد کز یمن به ایران خرامند با انجمن
- (۴۸۸) ۱۹. برآمد دوهفته ز شهر یمن خروشیدن کودک و مرد و زن
- (۴۰۵) برفتند نعمان و منذر بهم همه تازیان از یمن بیش و کم
- (۴۰۷) ۲۰. برای نمونه در مورد فراخواندن منذر نقاشان زیده را از قلمرویش که در شاهنامه شهر یمن نوشته شده (فردوسی، ۱۳۸۹: ۳۷۸/۶ بیت ۲۱۶ به بعد) بنداری یمن را حذف و هیچ چیزی به جای آن ذکر نکرده است. (بنداری، ۱۹۳۲: ۷۷/۲)
۲۱. برای نمونه هنگام رسیدن خبر مرگ یزدگرد به بهرام و عزاداری عمومی در یمن (فردوسی، ۱۳۸۹: ۳۹۲/۶) بنداری برای به کار نبردن یمن از عبارت «جمع امراء العرب» استفاده کرده که جنبهٔ عمومی سوگواری را فروگذاشته است. (بنداری، ۱۹۳۲: ۷۹/۲)
۲۲. علت اینکه بنداری در اینجا از ترجمهٔ شاهنامه خارج نشده و نام حیره را نیفزوده است شاید غیبت نام حیره در گزارش طبری باشد. بنداری در ترجمهٔ شاهنامه در قسمت پادشاهی



معمای یمن در بخش ساسانی شاهنامه (فرزین غفوری) ۲۸۷

انوشیروان در واکنش به عدم ذکر نام حیره و غسان در گزارش شاهنامه از ترجمه خارج شده و به احتمال بسیار زیاد به نقل از طبری به منازعه حیره و غسان که به جنگ ایران و روم منجر شد اشاره کرده است. (بنداری، ۱۹۳۲: ۱۲۶/۲. نیز نک. غفوری، ۱۳۸۶: ۱۶۰-۱۶۱)

۲۳.

بها داد منذر چو بود ارزشان که در بیشه کوفه بد مرزشان

(۱۴۳)

۲۴. برای نمونه در پادشاهی انوشیروان و در مقدمه نبرد انطاکیه به خود حیره اشاره دارد. (فردوسی، ۱۳۸۹: ۱۲۳/۷ ب ۴۶۷-۴۶۹)

۲۵. برای نمونه در پادشاهی اسکندر به عربستان اشاره دارد:

از این پس بیاید یکی نامدار ز دشت سواران نیزه‌گذار

(۱۸۳)

۲۶. پادشاهی یزدگرد:

همه دشت نیزه‌سواران بگرد نگر تا کرا یابی اسپ نبرد

(۱۳۶)

ز دشت سواران برآرند خاک شود جای بر تازیان بر خباک!

(۴۱۴)

جوانوی دانا ز پیش سران بیامد سوی دشت نیزه‌وران

(۴۵۰)

این اصطلاح در بیت اخیر به خود حیره اشاره دارد زیرا جوانوی فرستاده بزرگان ایران به دربار لخمیان در حیره بود.

۲۷. همچنین احتمال داده‌اند که «هیرت» در بند ۲۵ این متن نام شهر حیره باشد. (Daryaei, 2002: 56 & 21) نگارنده در مقاله دیگری به نامهای جغرافیایی مرتبط با یمن و حیره در متن شهرستانهای ایران شهر خواهد پرداخت.

۲۸. سیر الملوکها در اوایل دوره اسلامی ترجمه‌های عربی خداینامه‌ها یا تألیفاتی به زبان عربی و مبتنی بر اطلاعات خداینامه‌ها بودند.

۲۹. در عربی وجود یمن در مفهوم خجستگی و برکت برخی را به سوی این گمانه سوق داده که میان این واژه عربی و واژه فلیکس به معنی خوشبخت در اصطلاح رومی «عربستان خوشبخت»

ارتباطی وجود دارد (cf. Klein, 1987: 700) اما در منابع عربی نه‌تنها چنین وجه تسمیه‌ای ذکر نشده بلکه برعکس آنچه در منابع معتبر عربی به چشم می‌خورد شباهت زیادی به جهت‌یابی عبرانیان دارد که در بالا به آن اشاره شد. در واقع منابع عربی اقتباسی ناقص از وجه تسمیهٔ عبری یمن را بازتاب می‌دهند و معنی یمن را به بودن در جانب راست قبله و شهر مکه نسبت داده‌اند (فراهیدی، ۱۴۲۴: ۴۱۴/۴. ابن منظور، ۱۴۱۴: ۴۶۴/۱۴) و البته این نکته را مسکوت گذاشته‌اند که راست و چپ برای جهت‌یابی نزدیک است و شمال و جنوب برای جهت‌یابی دور. بالاتر اشاره شد که در عبری به دلیل اینکه عبرانیان قدیم با ایستادن رو به خورشید جهت‌های جغرافیایی را مشخص می‌کردند و از آنجا که در این وضعیت دست راست جهت جنوب را نشان می‌داد کلمهٔ *یمین* معنای جنوب نیز پیدا کرد در حالی که در عربی چنین تحولی رخ نداد. ضعف دیگر وجه تسمیه منابع عربی این است که می‌گویند سمت چپ مکه را شام نامیدند (ابن منظور، ۴۶۴/۱۴) اما اشتقاق شام از شمال (همانجا) بسیار بعید است. شایان ذکر است که در عربی شمال به معنی چپ است و شمال (در فارسی: شمال) به معنی جهت مخالف جنوب.

۳۰. شهنامگان معادل پیشنهادی نگارنده برای واژهٔ *titulature* است.

## کتاب‌نامه

- ابن خردادبه، ابوالقاسم عبیدالله بن عبد الله (۱۸۸۹)، *المسالك والممالك*، تصحیح میخائیل یان دخویه، لیدن، بریل.
- ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴)، *لسان العرب*، بیروت، دار صادر، الطبعة الثالثة.
- اصطخری، ابواسحق ابراهیم بن محمد (۲۰۰۴)، *المسالك والممالك*، تحقیق محمد جابر عبدالعال حینی، قاهره، الهيئة العامة لقصور الثقافة.
- اقتداری، احمد (۱۳۸۹)، «دانش جغرافیای دریایی فردوسی درست است»، *آفرین‌نامه* (پژوهشهای ایران‌شناسی، جلد بیستم: مجموعه مقالات بزرگداشت استاد دکتر محمدامین ریاحی)، به خواستاری محمدرضا شفیعی‌کدکنی و ایرج افشار، به کوشش نادر مطلبی کاشانی، تهران، بنیاد موقوفات افشار.
- بلعمی، ابوعلی محمد بن محمد (۱۳۸۰)، *تاریخ‌نامهٔ طبری*، به تصحیح محمد روشن، تهران، سروش، چاپ سوم.
- بنداری، فتح بن علی (۱۹۳۲)، *الشاهنامه*، تصحیح عبدالوهاب عزام، قاهره، مطبعة دارالکتب المصریه.
- تفضلی، احمد (۱۳۸۳)، *تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام*، به کوشش ژاله آموزگار، تهران، سخن، چاپ چهارم.

معمای یمن در بخش ساسانی شاهنامه (فرزین غفوری) ۲۸۹

ثعالبی، ابومنصور عبدالملک بن محمد (۱۹۰۰)، *غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم*، تصحیح و ترجمه زوتنبرگ، پاریس، چاپخانه ملی.

جرّ، خلیل (۱۳۷۷)، *المعجم العربی الحدیث (فرهنگ لاروس عربی - فارسی)*، ترجمه سید حمید طبیبیان، تهران، امیرکبیر، چاپ نهم.

خالقی مطلق، جلال (۱۳۸۶)، *یادداشت‌های شاهنامه (بخش سوم)*، با همکاری ابوالفضل خطیبی و محمود امیدسالار، تهران، کانون فردوسی (مرکز پژوهش حماسه‌های ایرانی وابسته به مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی).

سیدی فرخند، مهدی (۱۳۹۹)، *فرهنگ جغرافیای تاریخی شاهنامه*، تهران، نشر نی.

شهبازی، علیرضا شاپور (۱۳۸۹)، *تاریخ ساسانیان: ترجمه بخش ساسانیان از کتاب تاریخ طبری و مقایسه آن با تاریخ بلعمی*، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.

طبری، محمد بن جریر (۱۹۶۰)، *تاریخ الطبری (تاریخ الامم و الملوک)*، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، دارالتراث.

غفوری، فرزین (۱۳۸۶)، «ارزش شاهنامه در گزارش نبرد انطاکیه»، *نامه انجمن*، سال هفتم، شماره یکم (ویژه شاهنامه)، بهار ۱۳۸۶.

\_\_\_\_\_ (۱۳۹۷)، *سنجش منابع تاریخی شاهنامه در پادشاهی خسرو انوشیروان*، تهران، میراث مکتوب.

فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۲۴)، *کتاب العین*، تصحیح عبدالحمید هنداوی، بیروت، دار الکتب العلمیه. فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۹)، *شاهنامه فردوسی (دفتر هفتم)*، به کوشش جلال خالقی مطلق و ابوالفضل خطیبی، تهران، کانون فردوسی (مرکز پژوهش حماسه‌های ایرانی وابسته به مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی)، چاپ سوم.

\_\_\_\_\_ (۱۳۸۹)، *شاهنامه فردوسی (دفتر ششم)*، به کوشش جلال خالقی مطلق و محمود امیدسالار، تهران، کانون فردوسی (مرکز پژوهش حماسه‌های ایرانی وابسته به مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی)، چاپ سوم.

فرنیغ دادگی (۱۳۹۵)، *بناهشن*، به گزارندگی مهرداد بهار، تهران، توس، چاپ پنجم.

فیروزآبادی، مجدالدین محمد بن یعقوب (۱۴۲۶)، *قاموس المحيط*، یاشراف محمد نعیم العرقسوسی، مکتب تحقیق التراث فی مؤسسه الرساله، بیروت، الطبعة الثامنة.

کریستنسن، آرتور امانوئل (۱۳۵۵)، *کیانین*، ترجمه ذبیح الله صفا، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ چهارم.

مارکوارت، یوزف (۱۳۷۳)، *ایران‌شهر بر مبنای جغرافیای موسی خورنی*، ترجمه مریم میراحمدی، تهران، اطلاعات.

مسعود سعد سلمان (۱۳۳۹)، *دیوان مسعود سعد سلمان*، به تصحیح رشید یاسمی، تهران، انتشارات پیروز.

- مسعودی، أبو الحسن علی بن حسین (۱۳۶۵)، *التنبيه والاشراف*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم.
- مقدسی، ابو عبدالله محمد بن احمد (۱۹۰۶)، *أحسن التقاسیم فی معرفة الأقالیم*، تصحیح میخائیل یان دخویه، لیدن، بریل، الطبعة الثانية.
- نولدکه، تئودور (۱۳۷۸)، *تاریخ ایرانیان و عربها در زمان ساسانیان*، ترجمه عباس زریاب خویی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چاپ دوم.
- نهاية العرب فی اخبار الفرس و العرب* (۱۳۷۵)، به تصحیح محمدتقی دانش‌پژوه، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- همدانی، ابی محمد حسن بن احمد بن یعقوب (۱۴۲۵)، *کتاب الاکلیل من اخبار الیمن و انساب حمیر*، صنعاء، وزارة الثقافة و السياحة.
- یاقوت حموی، یاقوت بن عبدالله (۱۹۹۵)، *معجم البلدان*، بیروت، دار صادر، الطبعة الثانية.

- Benner, Jeff A. (2005), *The Ancient Hebrew Lexicon of the Bible*, virtualbookworm.com Publishing Inc.
- Bosworth, C. E. (1999), *The History of Al-Tabari (vol. V) : The Sāsānids, The Byzantines, The Lakmids and Yemen*, translated and annotated by C.E. Bosworth, State University of New York Press.
- Daryaei, Touraj (2002), *Šahrestānīhā ī Ērānšahr*, Mazda Publishers, Costa Mesa-California.
- Edgell, Henry Stewart (2006). *Arabian Deserts: Nature, Origin, and Evolution*, Springer, Dordrecht.
- Farnbagh Dādagī (1956), *Zand-Ākāsīh: Iranian or Greater Bundahišn, Transliteration and Translation* by Behramgore Tehmuras Anklesaria, Bombay.
- Gesenius, William (1907), *A Hebrew and English lexicon of the Old Testament*, based on the lexicon of William Gesenius as translated by Edward Robinson, Boston & New York, Houghton Mifflin Company.
- Harris, Nathaniel & Parker, Steve (2005). *Atlas of the World's Deserts*. Taylor & Francis e-Library, New York.
- Hoyland, Robert G. (2001), *Arabia and The Arabs from the Bronze Age to the Coming of Islam*, London and New York, Routledge.
- Katzir, Yael (2009), "Jewish Women in Yemen", *Encyclopedia of the Jewish Diaspora*, Edited by M. Avrum Ehrlich, Santa Barbara, ABC-CLIO.
- Koehler, Ludwig & Baumgartner, Walter (2000), *The Hebrew and Aramaic Lexicon of the Old Testament*, Leiden, Brill.
- McLaughlin, Raoul (2014), *The Roman Empire and the Indian Ocean: The Ancient World Economy and the Kingdoms of Africa, Arabia and India*, Barnsley, Pen & Sword Books Ltd.
- Macdonald, M.C.A. (2009), "Arabs, Arabias and Arabic before Late Antiquity", *Topoi*, No. 16.

- Monchi-zadeh, Davoud (1975), *Topographisch-Historische Studien Zum Iranischen Nationalepos*, Deutsche Morgenländische Gesellschaft, Wiesbaden.
- Newby, Gordon Darnell (1988), *A History of the Jews of Arabia: From Ancient Time to Their Eclipse under Islam*, University of South Carolina Press, Columbia.
- Neusner, Jacob (2009), "Judeo-Persian Communities: iii. Parthian and Sasanian Periods", In : Yarshater, Ehsan (ed.), *Encyclopædia Iranica (Vol. XV)*, Encyclopaedia Iranica Foundation, Bibliotheca Persica Press, New York.
- Nöldeke, Theodor (1930), *The Iranian National Epic or the Shahnamah*, Translated by L. Bogdanov, Bombay.
- Nyberg, Henrik Samuel (1974), *A Manual of Pahlavi II*, Wiesbaden, Otto Harrassowitz.
- O'Leary, De Lacy (1927), *Arabia before Muhammad*, London, Kegan Paul.
- Payne Smith, Robert (1902), *A Compendious Syriac Dictionary*, Edited by Jessie Payne Smith (Margoliouth), Oxford, Clarendon Press.
- Robin, Christian (2010), "Himyarite Kings on Coinage", in: *Coinage of the Caravan Kingdoms: Studies in Ancient Arabian Monetization*, Edited by Martin Huth and Peter G. van Alfen, New York, The American Numismatic Society.
- (2012), "Arabia and Ethiopia", *The Oxford Handbook of Late Antiquity*, Edited by Scott Fitzgerald Johnson, New York, Oxford University Press.
- The Holy Bible* (1951), Containing the Old and New Testament, King James Version, New York, Oxford University Press.
- Theophylact (1986), *The History of Theophylact Simocatta*, Translated by Micheal & Mary Whitby, Oxford.
- Tobi, Yosef (1999), *The Jews of Yemen: Studies in Their History and Culture*, Leiden, Brill.
- Widengren, Geo (1961), "The Status of the Jews in the Sassanian Empire", *Iranica Antiqua*, vol. I, 1961.
- Wolff, Fritz (1935), *Glossar Zu Firdosis Schahname*, Herausgegeben Von Der Notgemeinschaft Der Deutschen Wissenschaft In Verbindung Mit Der Deutschen Morgenlandischen Gesellschaft, Berlin.